



«تداخل زبانی ناخودآگاه» پدیده‌ای ناشناخته در شعر خاقانی

حسن امیری مهر^۱
جمیله اخیانی^{۲*}
محرم اسلامی^۳
امیر مؤمنی هزاوه^۴

مقاله پژوهشی

چکیده

خاقانی از زمره دیرآشناترین شاعران زبان فارسی است. یکی از عواملی که موجب این دیرآشنایی شده، اما تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است، «تداخل زبانی ناخودآگاه» است که در آثار شاعران و نویسندگان دوزبانه پدید می‌آید. با توجه به اینکه موطن اصلی خاقانی شهر شروان از بلاد آذربایجان است، می‌توان به ترکی بودن زبان مادری او حکم کرد. منظور از تداخل زبانی ناخودآگاه در شعر خاقانی، به کارگیری مضمون‌ها، الگوها و قواعدی از زبان ترکی است که منجر به ایجاد صورت‌های زبانی نامأنوس در شعر وی شده است. در مقاله حاضر به معرفی تداخل زبانی ناخودآگاه در شعر خاقانی در دو گروه پرداخته‌ایم: ترکیب‌هایی که معادل فارسی ندارند، و ترکیب‌هایی که معادل فارسی دارند؛ اما معادل فارسی آنها متفاوت از معادل ترکی است. توجه به این پدیده، دریافت معنای دقیق بسیاری از شعرهای خاقانی را ممکن خواهد ساخت و ابهامات فراوانی را از شعر او خواهد زدود.

کلیدواژه‌ها: تداخل زبانی ناخودآگاه، انتقال زبانی، ترکی آذری، خاقانی.

✉ h.amiri.m65@gmail.com

✉ j_akhyani@znu.ac.ir

✉ meslami@znu.ac.ir

✉ am.hezaveh@znu.ac.ir

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان*

۳- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان

۴- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۹

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22084/rjhll.2022.25342.2191

۱- مقدمه

خاقانی شاعر بزرگ قرن ششم و از شاعران معروف منطقه آذربایجان است. «قوت اندیشه و مهارت او در ترکیب الفاظ و خلق معانی و ابتکار مضامین جدید و پیش گرفتن راه‌های خاص در توصیف و تشبیه مشهور است و هیچ شعر او نیست که از این جهت تازگی نداشته باشد» (صفا، ۱۳۷۸: ۷۸۲). با این وجود وی برخلاف بسیاری دیگر از شاعران فارسی، شاعری دیرآشنا و دور از مردم عادی شمرده می‌شود که اشعارش تنها مورد پسند اهل فضل و ادب است. فروزانفر دلیل ناآشنایی با دیوان او را الفاظ و کیفیت تعبیرات او می‌داند که بر اصول علمی و ذوقی متکی است. وی معتقد است آراء و افکار خاقانی ساده است؛ اما به سبب عدم انس خواننده به الفاظ و تعبیرات جدیدی که شاعر ایجاد کرده است، مقصود وی پوشیده شده است (نک. فروزانفر، ۱۳۵۸: ۶۱۵). صفا عامل مهم دشواری شعر خاقانی را همراه شدن استفاده از افکار و اطلاعات علمی و بکار بردن لغات دشوار با باریک‌اندیشی او در ابداع مضامین و اختراع ترکیبات خاص تازه می‌داند (نک. صفا، ۱۳۷۸: ۷۸۳). برخی نیز دشواری را «هنر خاقانی» و یکی از هنجارهای آشکار سبک‌شناختی شعر وی و دیگر شاعران آذربایجانی دانسته‌اند و در پی کشف شگردهای این دشواری برآمده‌اند (نک. محسنی‌نیا- غلامی، ۱۳۸۹: ۲۵-۴۴). علی دشتی یکی از دلایل پیچیدگی زبان خاقانی را این می‌داند که پارسی زبان مادری او نبوده و او این زبان را از طریق تحصیل و مطالعه کتب لغت و کثرت مراجعه به استادان آموخته است (دشتی، ۱۳۵۷: ۲۰).

یکی از دلایل دشواری شعر خاقانی دوزبانه بودن اوست. موطن اصلی خاقانی شهر شروان از بلاد اران است که خود بارها به آن اشاره کرده است.^۱ اشعار این شاعر سترگ اگرچه به زبان فارسی سروده شده است، ولی در لابه‌لای آنها می‌توان بازتاب اعتقادات، طرز تفکر، ضرب‌المثل‌ها و لغات ترکی را مشاهده کرد. فریدون بیگ کوچرلی در این باره می‌نویسد: «بارها شنیده‌ام که فارسی‌زبان‌ها به هنگام خواندن شعر خاقانی گفته‌اند: بوی ترک می‌آید» (کندلی، ۱۳۷۴: ۶۴). حتی بعید نیست که وی دیوانی به ترکی نیز داشته بوده است. یکی از دلایل دشواری بودن شعر خاقانی که تا به حال مورد توجه قرار نگرفته است، نفوذ عناصری از زبان ترکی در زبان شعری او است. این ویژگی در آثار شاعران و نویسندگانی پدید می‌آید که زبان مادریشان با زبان آثارشان تفاوت دارد. این قبیل شاعران گاه به صورت آگاهانه واژه‌هایی را از زبان مادری وارد شعر خود می‌کنند و گاه به صورت ناخودآگاه معادل واژه، اصطلاح و یا مفهومی را از زبان بومی به زبان معیار بیان می‌کنند. نوع نخست را می‌توان «وام‌گیری» نامید؛ چراکه شاعر واژه یا واژگانی را از زبان مادری خود وام می‌گیرد و وارد شعر زبان معیار می‌کند. در شعر خاقانی تعداد اندکی از این وام‌واژه‌ها را می‌توان مشاهده کرد. واژه‌های ترکی «آقچه» به معنی مسکوک، «اتمک» به معنی نان‌پاره، «سن سن» به معنی تو تو^۲، «تنگری» به معنی خدا و «سو» به معنی آب از این جمله هستند (نک. سجادی، ۱۳۸۹، ذیل همین واژه‌ها).

نوع دوم که می‌توان آن را «تداخل زبانی ناخودآگاه» نامید، فرایند ورود دانش زبان مادری شاعر به عرصه زبان هنری اوست. از آنجا که این نوع دوم آشکار نیست و در لابلای سخن شاعر پنهان است، موجب بروز دشواری‌هایی در فهم سخن می‌شود که جز با در نظر داشتن تداخل زبانی ناخودآگاه او قابل حل نیست. در مقاله حاضر به معرفی «تداخل زبانی ناخودآگاه» و شواهد آن در شعر خاقانی به عنوان پدیده ناشناخته‌ای که می‌تواند یکی از عوامل دشواری‌اب بودن شعر خاقانی تلقی شود، می‌پردازیم.

۲- پیشینه پژوهش

سجادی در فرهنگ لغات و ترکیبات دیوان خاقانی شروانی تنها به آوردن وام‌واژه‌های خاقانی از زبان ترکی اکتفا کرده است که به آن اشاره شد. محمود فضیلت (۱۳۸۸: ۱۶۷) در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به دوزبانگی در واژه‌های مرکب خاقانی» به دوزبان بودن خاقانی توجه نشان داده؛ اما آنچه مورد توجه وی در این زمینه بوده این است که ساخت ترکیب‌هایی مانند «تنگ‌مقر» و «فرشته‌سلب» که تنها در شعر خاقانی دیده می‌شود، نتیجه دوزبان بودن خاقانی است که موجب شده زبان فارسی ادبی را به درس بیاموزد و از زبان فارسی محاوره‌ای مردم کوچه و بازار محروم بماند و به همین دلیل ترکیباتی ساخته که دشوارتر از ترکیبات دیگر شاعران است. برخی به اشتباه استفاده خاقانی از پاره‌ای اسم‌ها یا واژه‌های ترکی را جزء «هنجارگریزی گویشی» محسوب کرده‌اند؛ از جمله بادلی و احمدی لفورکی که «آقچه»، «تنگری»، «سن سن» و «اتمک» (نک. بادلی و احمدی لفورکی، ۱۳۹۲: ۱۰) و رضائیان و ماحوزی که «طمعاج»، «یغما»، «تبت»، «یاسج» و «تتق» (نک. رضائیان و ماحوزی، ۱۳۹۷: ۱۰۰) را نمونه‌های هنجارگریزی گویشی در شعر خاقانی ذکر کرده‌اند. آنچه در باره هنجارگریزی گویشی قابل یادآوری است، این است که در هنجارگریزی گویشی شاعر واژه‌هایی از «یک گویش» از زبان معیار را وارد شعر خود می‌کند (نک. صفوی، ۱۳۹۱: ۵۶)؛ در حالیکه این واژه‌ها چنانکه خود نویسندگان اشاره کرده‌اند، ترکی هستند (نک. بادلی و احمدی لفورکی، ۱۳۹۲: ۱۰ و رضائیان و ماحوزی، ۱۳۹۷: ۱۰۰) و ترکی یک «زبان» است، نه گویشی از زبان فارسی. البته رضائیان و ماحوزی هنجارگریزی گویشی را «وارد کردن واژه یا اصطلاحاتی از زبان یا گویش غیر از زبان هنجار» تعریف کرده و به سنگری ارجاع داده‌اند (همان)، در حالی که رجوع به مقاله سنگری نشان می‌دهد که در تعریف وی فقط گویش آمده است و کلمه «زبان» وجود ندارد (نک. سنگری، ۱۳۸۱: ۷). نکته دیگر اینکه بجز وام‌واژه‌های ترکی مانند سو و اتمک و ... که در فرهنگ سجادی (۱۳۸۹) آمده است، واژه‌های ذکرشده در دو مقاله مذکور (بجز واژه «یاسج» که فقط در شعر خاقانی و نظامی آمده)، اسم خاص یا واژه‌های دخیلی هستند که پیش از خاقانی وارد شعر فارسی شده و در شعر شاعران ناحیه خراسان از جمله: فرخی، منوچهری، عنصری، سنایی و انوری نیز بکار رفته‌اند؛ چنانکه در نمونه‌های زیر می‌بینیم:

گاه کند خانه را به زلف چو تبت	گاه کند خیمه را به روی چو فرخار	(فرخی سیستانی، ۱۳۷۱: ۹۳)
گر بجویند سال دیگر از این	زین سخن نسخه باشد اندر چین	
شاه طمغاج سازدش تعویذ	قیصر روم را شدست لذیذ	(سنائی، ۱۳۲۹: ۷۱۰)
ملکا بر بخور و کامروایی می کن	هرگز این مملکت و دولت، یغما نشود	(منوچهری، ۱۳۵۶: ۱۳)
ای روی تو چشم حسن را بینایی	یغماست مرا قبله گر از یغمائی	(عنصری، ۱۳۶۳: ۳۱۹)
از سیاست آسمان بندد تتق	گرچه در اندیشه سازی بارگاه	(انوری، ۱۳۷۲: ۴۰۹)
آنکه بر لوح زبانها خط اول نام اوست	این همی گوید اله آن ایزد و آن تنگری	(انوری، ۱۳۷۲: ۴۷۳)

۳- تداخل زبانی ناخودآگاه در شعر خاقانی

تداخل زبانی (linguistic interference) در جامعه‌شناسی زبان و آموزش زبان خارجی، ناظر بر خطاهایی است که گوینده تحت تاثیر زبانی دیگر مرتکب آن می‌شود (کریستال ۲۰۰۸). تداخل زبانی را ذیل انتقال زبانی (language transfer) بررسی می‌کنند. انتقال زبانی دو صورت مثبت و منفی دارد. در انتقال مثبت، زبان مادری به دلیل یکسانی در برخی ویژگی‌های زبانی، در امر ارتباط، به کمک زبان هدف می‌آید و امر یادگیری و استفاده از زبان دوم را راحت‌تر می‌کند. در مقابل انتقال منفی یا همان تداخل زبانی، کاربرد الگوها و قواعدی از زبان مادری در زبان هدف است که منجر به خطاهای زبانی و یا صورتهای زبانی نامناسب در زبان هدف می‌شود (ریچاردز و اشمیت ۲۰۰۲). به‌عنوان مثال فقدان تکواژ صفت تفضیلی در زبان ترکی باعث می‌شود که برخی از گویشوران این زبان، جمله فارسی «این دانشگاه از آن دانشگاه بزرگ‌تر است» را به‌صورت «این دانشگاه از آن دانشگاه بزرگ است» به کار ببرند. از آنجا که این انتقال منفی بصورت ناخودآگاه در ذهن سخنور رخ می‌دهد، پدیده زبانی مذکور را «تداخل زبانی ناخودآگاه» نامیده‌ایم که موضوع پژوهش حاضر است.

چنانکه اشاره شد خاقانی شاعری دوزبانه است. وی گاه بصورت ناخودآگاه، قواعد و الگوهای زبانی ترکی (که به عنوان زبان مادری در ذهنش حضور دارند) را هم به کار می‌گیرد و این موضوع یکی دیگر از عوامل دشواری شعر اوست. بر اساس نمونه‌های بدست‌آمده از دیوان خاقانی، واژه‌ها و اصطلاحاتی که بر اساس تداخل زبانی در شعر خاقانی بکار رفته را می‌توان در دو گروه طبقه‌بندی کرد: ترکیب‌ها و اصطلاحاتی که مخصوص زبان ترکی است و واژه‌ها و اصطلاحاتی که در فارسی هم وجود دارند اما با معنایی متفاوت. در ادامه به توضیح هر کدام همراه با شواهد مربوط می‌پردازیم.

۳-۱- ترکیب‌ها و اصطلاحات مخصوص زبان ترکی

چنانکه همه‌ی خاقانی‌پژوهان اتفاق نظر دارند، خاقانی شاعر ترکیب‌ساز است؛ اما برخی از ترکیب‌هایی که ساخته، دقیقاً مطابق الگوی زبانی ترکی است که در فارسی رایج نیست. به عبارت دیگر، این نوع ترکیب‌ها در فارسی وجود ندارند و از این رو برای فارسی‌زبانان غریب می‌نمایند. بررسی این ترکیب‌ها میزان حضور زبان ترکی در شعر خاقانی را به روشنی نشان می‌دهد و موضوع تداخل زبانی ناخودآگاه را در اثر سخنوری که زبان مادری او غیر از زبان اثر اوست، نمایان می‌کند. این بخش از ترکیب‌های وی، معمولاً جزء دشوارترین ترکیب‌های شعر خاقانی هستند که جز با آگاهی از نظام زبان مادری وی قابل حل نیستند. نمونه‌هایی از این ترکیب‌ها و اصطلاحات را در ادامه می‌بینیم:

از سر پای

از سر پای درآیند سراپا به نیاز تا تعال از ملک‌العرش تعالی شنوند (خاقانی، ۱۳۹۱: ۱۰۱)

«از سر پای» یعنی چه؟ در فارسی چنین ترکیبی نداریم، از همین رو است که شارحان خاقانی به دنبال توجیهی برای آن بوده‌اند؛ استعلامی (۱۳۸۷: ۳۸۰) می‌نویسد: «زائران با سر نه با پا راه می‌روند». این توضیح در صورتی می‌توانست مقبول باشد که ترکیب مورد نظر «با سر درآمدن» می‌بود، نه «از سر پای». برزگر خالقی (۱۳۸۷: ۴۵۴) هم آن را «از رهگذر و راه پای، از راه سیر و سلوک و سفر کردن خانه خدا» معنی کرده که به نظر نمی‌رسد مشکلی را حل کرده باشد. حل این ابهام تنها با توجه به تداخل زبانی ناخودآگاه در شعر خاقانی ممکن است. قید «از سر پای» معادل ترکی «آیاغ‌اوسته» (/âyâqüsta/) به معنی «سراسیمه» و «شتابان» است و خاقانی همین معنا را در نظر داشته است. لازم به یادآوری است که فقط کزازی (۱۳۹۱: ۲۴۹) با ذوق و قریحه بی‌نظیر خود، معنای آن را درست حدس زده و شتابان و بی‌درنگ معنی کرده است. خاقانی در ابیات دیگر نیز این اصطلاح را به همین معنی به کار برده است:

دریغ میوه جانم رشید کز سر پای به بیست سال درآمد به یک نفس بگذشت (خاقانی، ۱۳۹۱: ۸۳۴)

ور به طواف کعبه‌اند از سر پای سرزنان ما و تو و طواف دیر از سر دل نه سرسری (همان: ۴۲۸)

از این پا بازگشتن

اینجا چه مانده‌ای تو که آنجاست عید بخت زین پای بازگرد و بین صدر انورش (همان: ۲۲۶)

این اصطلاح در ترکی معادل «گلدیگین قیچینان قاید» (/galdıgın qıçınân qâyd/) به معنی «با آن پایی که آمدی برگرد» و کنایه از سریع بازگشتن است. این اصطلاح در فارسی وجود ندارد، به جای آن

اصطلاح «از همان راهی که آمدی، بازگرد» را داریم با دو تفاوت: یکی اینکه در اصطلاح فارسی واژه «راه» است نه «پا» و دوم تفاوت معنایی است؛ یعنی منظور از اصطلاح مذکور فارسی «اجازه ورود نداشتن» است که بیشتر بار معنایی منفی دارد؛ در حالی که در اصطلاح ترکی و منظور سریع بازگشتن است.

پا شکستن

پا شکستم زین خران گرچه درست از من شدند خوانده‌ای تا عیسی از مقعد چه دید آخر زمان (همان: ۳۲۸)

«پا شکستن» در ترکی معادل «یاغ سیندیرماق» (/ayâq sındirmâq/) و «ایاغوی سیندیر» به معنی تحت‌اللفظی «پایت را بشکن» است؛ اما چنانکه برخی پژوهندگان گمان کرده‌اند، ربطی به شکستن پا و صدمه دیدن (نک. استعلامی، ۱۳۸۷: ۱۰۲۲) ندارد؛ بلکه کنایه از «کناره جستن و دوری گزیدن» است. در فارسی «پا بریدن» داریم: پایت را از خانه فلانی ببر، اما پا شکستن نداریم. در این بیت خاقانی می‌گوید از کسانی که آنها را خران نامیده، دوری کرده است و البته بین «شکست» و «درست» نیز تضاد ایجاد کرده است. لازم به توضیح است که کزازی (۱۳۸۹: ۴۷۲) معنی را به درستی دریافته است.

پی گسلیدن

از این سراچه آوا و رنگ پی بگسل به ارغوان ده رنگ و به ارغنون آوا (همان: ۷)

در فارسی «پی گسلیدن» یا «پا گسلیدن» نداریم. این اصطلاح شکل دیگری از همان «یاغ سیندیرماق» (/ayâq sındirmâq/) است که در مدخل قبیل (پا شکستن) گفته شد و به همان معنی «دوری گزیدن» است.

تهی دوی

رخ دولت است و فرزین صدر است و شاه شاه فیل و فرس نجوم و سپهر از تهی دوی (همان: ۹۳۵)

تهی دوی معادل ترکی «هچه قاچماق» (/heça qaçmâq/) و ترجمه تحت‌اللفظی آن «برای هیچ دویدن» و کنایه از بیهوده دویدن و کار بی‌حاصل کردن است. خاقانی پژوهان متوجه این اصطلاح نشده‌اند. سجادی آن را «تنبل و بیکار و هرزه‌گرد» (سجادی، ۱۳۹۳: ج ۱، ۲۷۰) و استعلامی (۱۳۸۷: ۱۳۲۷) «کسی که به جایی نمی‌رسد، عاشق ناکام» معنی کرده‌اند. تهی دوی در بیت مورد نظر به معنی تلاش زیاد اما بدون حاصل است. این اصطلاح در فارسی وجود ندارد؛ اما اصطلاح عامیانه «سگ دو زدن» در فارسی معاصر را می‌توان مشابه آن دانست. در بیت‌های زیر نیز این اصطلاح به همین معناست:

از تو به هر تهی‌دوی دعوت عام کی رسد خاصه که چون بقا و عز خاص شه مظفری (خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۲۱)
 خود عالمی پر است که سلطان غلام اوست چون من تهی‌دوی به وصالش کجا رسد (همان: ۵۹۷)
 دل پر درد تهی‌دو به دوایی نرسید خود دوا بر سر این درد مگر می‌نرسد (همان: ۷۱۲)
 دارم از چرخ تهی‌دو گله چندان که می‌رس دو جهان پر شود از یک گله سر باز کنم (همان: ۷۱۳)

خدادوران

علی‌الله از بد دوران علی‌الله تبراً از خدادوران تبراً (همان: ۲۵)
 خدادوران ترجمه «الله‌دان اوزاغلار» (*/âllâhdân uzâqlâr/*) به معنی «از خدا دور شده‌ها» است. در
 فارسی به جای این اصطلاح «از خدا بی‌خبران» را داریم. خاقانی با آوردن معادل ترکی این اصطلاح بین
 «دوران» به معنی دور شده‌ها و «دوران» به معنی روزگار جناس ایجاد کرده است:
 اگر با بخت نرماده قرینند این خدا دوران تو چون دوران به فردی ساز کآخر فحل دورانی (همان: ۴۱۳)
 چند از این دوران که هستند از خدا دوران در او شاید از دامن ز دوران در کشم هر صبحدم (همان: ۷۸۳)

خدا دهد

ای بر در زمانه به دریوزه امان زین در خدا دهد کزین در گذشتنی است (خاقانی، ۱۳۷۵: ۶۹۹)
 «خدا دهد» معادل ترکی «آداما الله ویرسین» (*/âdâmâ âllâh versin/*) و به معنی «خدا به آدم
 بدهد» است و منظور از آن این است که ما چیزی نداریم که بدهیم و ببخشیم، از اینجا صرف نظر کن. در
 بیت بالا خاقانی می‌گوید از اینجا صرف‌نظر و این در را رها کن که مراد حاصل نخواهد شد. این اصطلاح را
 می‌توان مسامحتاً با اصطلاح «خدا روزیت را جای دیگر حواله کند» در زبان فارسی معاصر شبیه دانست.

دامن گیر

کسی کاین خضر معنی راست دامن‌گیر چون موسی کف موسی و آب خضر بینی در گریانش (همان: ۲۰۹)
 دامن‌گیر در ترکی معادل «آتک‌دن یاپیشماق» (*/atakdan yâpîşmaq/*) و به معنی «دامن کسی را
 گرفتن» است که در ترکی با دو معنای متضاد به کار می‌رود: یکی به معنی کنایی پناه بردن و متوسل شدن
 که در این معنی، معادل اصطلاح «دست به دامان کسی شدن» در فارسی است و معنای دوم که با معنای

اول متضاد است، «دچار دردرس شدن» است که در زبان فارسی معادل ندارد. در بیت زیر این معنی دوم مراد است:

والی ری بند بر عزم نهاد نیک دامن‌گیر شد بندش مرا (همان: ۸۱۷)

دهان‌گشاده

تبر گردون دهان‌گشاده بماند پیش تیغ زبانش چون سوفار (خاقانی، ۱۳۹۱: ۲۰۴)

دهان‌گشاده در ترکی معادل «اغزی آچیق» (/âqızıâçiq/) به معنای «دهان‌باز» است که برای اظهار تعجب و شگفتی به کار می‌رود. در زبان فارسی چنین اصطلاحی نداریم اما «دهان از تعجب بازماندن» به همان معنی است. به عبارت دیگر کاربرد این اصطلاح در فارسی به صورت عبارت فعلی است؛ اما در ترکی بصورت صفت بکار می‌رود و خاقانی از ساخت ترکی آن استفاده کرده است.

سربزرگ

دشمنان سربزرگش را چو بوم حاصل از طاووس دولت پای باد (خاقانی، ۱۳۷۵: ۷۴۹)

«سربزرگ» معادل ترکی «یکه‌باش» (/yekkabâsh/) است که چند معنی دارد و یکی از معانی آن صفت برای کسی است که جایگاه خود را نمی‌داند و ادای بزرگان را درمی‌آورد؛ چیزی معادل نادان فارسی. در بیت مذکور نیز همین معنی منفی مد نظر است و دشمنان سربزرگ یعنی دشمنان نادان. در فارسی چنین اصطلاحی نداریم. در بیت زیر نیز «سربزرگی» کنایه از نادانی است که سجادی (۱۳۸۹: ۸۰۱) متوجه نشده و آن را به معنای مجازی «مقام و افتخار» آورده است:

به سربزرگی جدان من که بودیشان درازگوش ندیم و درازدم بواب (خاقانی، ۱۳۹۱: ۵۴)

سپیدی

در سیه‌خانه دل کبودی من از سپیدی پاسبان برخاست (همان: ۶۱)

در ترکی «آقارماق» (/âqârmâq/) به معنی «سپید شدن» است که اصطلاحاً به معنای «رودرروی کسی ایستادن» و «گستاخی کردن» بکار می‌رود. در فارسی این اصطلاح را نداریم و به جای آن در فارسی بصورت «چشم سفیدی» بکار می‌رود. چنانکه ملاحظه می‌شود خاقانی این اصطلاح را با الگوی ترکی آن بکار برده است.

سر رهندن

گه از سایه غیر سر می‌رهانم گه از خود چو سایه جدا می‌گریزم (همان: ۲۸۸)

در فارسی «سر رهندن» نداریم. سر رهندن معادل ترکی «باش قاچیرتماق» (/bâš qâçirtmâq/) و به معنی تحت‌اللفظی «فراری دادن سر» است که به معنای کنایی «گریختن» بکار می‌رود و در این بیت نیز همین معنی مورد نظر است؛ چنانکه فعل گریختن در مصراع دوم قرینه‌ای بر درستی این معنی است.

لازم به توضیح است که گرچه در فارسی اصطلاح «سر خود را دزدیدن» وجود دارد؛ اما اولاً فعل آن «دزدیدن» است نه «رهندن» یا «گریختن» و ثانیاً اصطلاح فارسی مذکور به معنای «کنار کشیدن سر برای پرهیز از آسیب و خطر» است و نه «گریختن».

قدم بریدن

از کوی ره‌زنان طبیعت ببر قدم وز خوی ره‌روان طریقت طلب وفا (خاقانی، ۱۳۹۱: ۴)

قدم در ترکی علاوه بر «گام» به معنی «پا» نیز هست و قدم بریدن معادل ترکی «یاغو کس» (/ayâqu kas/) به معنی «پایت را ببر» است که شکل دیگری از دو اصطلاح پیشین «پا شکستن» و «پی گسلیدن» و به همان معنی «دوری گزیدن» است. چنانکه اشاره شد در فارسی «پا بریدن» داریم، اما «قدم بریدن» نه. سجادی (۱۳۸۹: ۱۱۷۸) متوجه اصطلاح مذکور نشده و آن را «ایستادن، قدم و گام پیش نهادن» معنی کرده است.

گرگ‌آشتی

روز و شب گرگ‌آشتی کردند و آنک ماه و مهر بر سر یوسف‌دل مصرآستان افشاندانند (همان: ۱۰۸)

گرگ‌آشتی معادل ترکی «گوردیولداشی» (/qurdyoldâşı/) و به معنی «همراهی گرگوار» است و در باره‌ی دو یا چند کس که با هم سازگار نیستند؛ اما بخاطر حفظ منافعتشان بطور موقت با هم همراه شده‌اند، گفته می‌شود. در شعر خاقانی نیز این اصطلاح به همین معنی «دوستی از سر ناچاری» است. به نظر می‌رسد این اصطلاح معادل فارسی ندارد^{□□}. شواهد دیگر اصطلاح مذکور در شعر خاقانی:

شیر با گاو و بره گرگ‌آشتی کرده به طبع آشتی‌شان اورمزد مهریان انگیخته (همان: ۳۹۵)

این غارت جان چیست خود این جنگ تو با کیست؟ گرگ‌آشتی کن، مکن این گرگ‌ربائی (همان: ۴۳۶)

گرگِ مست

«گرگِ مست» معادل ترکی «گودوروگورد» (/quduruquird/) به معنی «گرگِ هار» است و به عنوان صفت برای کسی به کار می‌رود که زیاده‌خواه و بی‌پروا در پی منافع شخصی است. کاربرد این کنایه در بارهٔ معشوق، به معنی کسی است که مست زیبایی خودش است و بی‌پروا و نیز با آزار دیگران در پی مقاصد خود است. نکتهٔ مهم در بارهٔ این اصطلاح این است که با وجود اینکه یک ترکیب وصفی است؛ اما در ترکیب مجموعاً بصورت یک صفت بکار می‌رود و خاقانی هم آن را به همین صورت بکار برده است. در ابیات زیر نیز همین صورت و معنا مورد نظر است:

یوسف روز جلوه کرد از دم گرگ و می‌کند یوسف گرگِ مست ما دعوی روزپیکری (همان: ۴۲۰)
 یوسف من گرگِ مست باده به کف صبح فام وز دو لب باده رنگ سرکه‌فشان از عتاب (همان: ۴۶)
 آهوکا! سگ توام می‌خور و گرگِ مست شو خواب پلنگ نه ز سر گرچه پلنگ گوهری (همان):
 (۴۲۶)

این اصطلاح در فرهنگ سجادی نیامده است. کزازی (۱۳۸۹: ۱۰۰) آن را به صورت یک کلمه: «گرگ‌مست» خوانده نه ترکیب وصفی و آن را «آنکه سخت مست و بی‌خویشتن است» معنی کرده است.

شاید بتوان این اصطلاح را شبیه «گرگ» در تداول عامهٔ فارسی‌زبانان دانست: «فلانی گرگی است»، یعنی برای منافع خودش هرکاری می‌کند؛ با این تفاوت که در فارسی اصطلاح «گرگ» در بارهٔ معشوق بکار نمی‌رود.

لرز تیر

بر دل من کمان کشید فلک لرز تیرم ز استخوان برخاست (همان: ۶۰) لفظ متفاوت

در ترکی «تیر» به معنی درخت و تنهٔ درخت است. «لرز تیر» یعنی مانند درخت لرزیدن، «تیر تیر اسیرم» (/tirtir asiram/) یعنی مثل درخت می‌لرزم. «تیر اسمک» (/tir asmak/) مصدر آن و به معنای لرزیدن مثل تیر (=درخت) است. این اصطلاح معادل «مثل بید لرزیدن» فارسی است. در بیت فوق، خاقانی می‌خواهد بگوید که مثل درخت (= بید در تداول فارسی) لرزیده و از آنجا که در ذهن او «تیر» به همان معنی درخت است، از این واژه استفاده کرده تا با کمان هم ایهام تناسب ایجاد کند؛ درحالی که در ذهن یک فارسی‌زبان واژهٔ «تیر» فقط ابزار جنگی را در نظر می‌آورد. به این ترتیب لرز تیرم ز استخوان برخاست یعنی همهٔ وجودم (حتی استخوان‌هایم) مانند بید لرزید. در بیت زیر نیز همین معنی مورد نظر شاعر است:

گر به زه ماندی کمان بهرام را لرز تیر از استخوان برخاستی (همان: ۴۹۴)

سجادی (۱۳۸۹) این اصطلاح را ندارد. استعلامی (۱۳۷۸: ۲۶۴) متوجه معنی نشده و می‌نویسد: «خاقانی تعبیر تیرباران را برای آه‌کشیدن مکرر بکار می‌برد» و برزگر خالقی (۱۳۹۰: ۳۱۹) نیز بدون توجه به «لرز تیر»، «برخاستن لرز از استخوان» را توضیح داده است.

توضیح اینکه «تیر» در هر دو زبان وجود دارد؛ اما به دو معنای مختلف. شاعر تحت تأثیر تداخل زبانی ناخودآگاه، در ترکیب‌سازی فارسی، واژه «تیر» در معنای ترکی را بکار برده و همین موجب دشواری فهم شعر شده است. به عبارت دیگر معادل کل ترکیب ترکی در فارسی وجود دارد؛ اما اجزای سازنده ترکیب، با واژه فارسی و در مفهوم ترکی آن ساخته شده است.

واژه‌ها و اصطلاحاتی که در فارسی هم وجود دارند اما با معنایی متفاوت

بخش دیگری از نمونه‌های تداخل زبانی در شعر خاقانی به کار بردن واژه‌ها و اصطلاحاتی است که مطابق الگوهای زبانی ترکی است؛ از این رو گرچه واژه یا اصطلاح مذکور در فارسی عیناً به کار می‌رود، اما معنای آن در شعر خاقانی، معنایی نیست که در فارسی مد نظر است. به عبارت دیگر این واژه‌ها و اصطلاحات در فارسی هم وجود دارند؛ اما با معنایی دیگر. نمونه‌هایی از این واژه‌ها و اصطلاحات را در ادامه می‌بینیم:

آبدار

چنگی به ده‌بلورین ماهی آبدار چون آب لرزه وقت محاکا برافکند (همان: ۱۳۵)

«ده‌بلورین ماهی آبدار» کنایه از انگشتان سپید چنگ‌نواز است؛ اما صفت «آبدار» برای ماهی به چه معنی است؟ در فارسی این اصطلاح را داریم به معنای بسیار درخشان و شارحان خاقانی نیز همین معنی را در نظر آورده‌اند. کزازی (۱۳۷۴: ۳۷۱) آن را «درخشان، بسیار سپید» و برزگر خالقی (۱۳۹۰: ۵۸۰) و امامی (۱۳۸۷: ۱۴۵) هم آن را «تابناک و درخشان» معنی کرده‌اند. سجادی (۱۳۸۹)، استعلامی (۱۳۸۷: ۴۸۷) و ماهیار (۱۳۹۴: ۱۶۲) هم آن را نادیده گرفته‌اند؛ اما هیچگاه این صفت برای ماهی یا جانوران دیگر بکار نرفته، بلکه معمولاً «آبدار» صفت گوهرهای سرخ‌رنگ مانند عقیق و یاقوت است. پس در این بیت به چه معنی است؟ باید گفت پاسخ این ابهام در تداخل زبانی ناخودآگاه خاقانی نهفته است. در ترکی سولو (/sulu/) یعنی «آبدار» اما سولی (/suli/) به «میل بافتنی» گفته می‌شود و در بعضی از گویش‌های ترکی این دو واژه یکسان تلفظ می‌شوند. در ترکی میل بافتنی توسعاً کنایه از آدم لاغر هم هست. در این بیت خاقانی برای توصیف انگشتان ظریف و کشیده و باریک چنگی که مثل ماهی بر تارهای ساز می‌لغزند، «(/suli/) = میل

بافتنی» در ترکی را بخاطر آورده و با استفاده از «آبدار» به جای باریک، بین این کلمه و واژه‌های «ماهی»، «آب» و «لرزه» تناسب ایجاد کرده است.

از آن جهان آمدن

ز آن جهان می‌آیم از رنجی که دیدم زین جهان لیک طغرای نجات آن جهان آورده‌ام (خاقانی، ۱۳۹۱: ۲۵۶)

عبارت کنایی «از آن جهان آمدن» در زبان ترکی معادل «أ دنیادان گلماق» (/o dūnyâdân /galmâq/) و کنایه از «بسیار لاغر شدن» است. در فارسی این اصطلاح را بصورت «از آن دنیا برگشتن» داریم اما در باره کسی بکار می‌رود که از بیماری مهلک جان بدر برده باشد. شارحان متوجه معنی ترکی آن نبوده و آن را به معنی فارسی گرفته‌اند. استعلامی (۱۳۸۷: ۸۱۵) می‌گوید: «گویی از آن دنیا باز می‌گردم» و معدن کن (۱۳۸۹: ۳۷۶) هم می‌نویسد: «تو گویی مرده‌ام و دوباره زنده شده‌ام».

با

اگر کافور با قطران ره زادن فروبندند مرا کافور و قطران زاد داغ و درد پنهانی (همان: ۴۱۵)

در ترکی «با» معادل «نان/نن» (/nan/-nân/) هم به معنی «با»ی حرف اضافه و هم به معنی حرف عطف «و» است که در هر دو حالت، بصورت پسوند بکار می‌رود. مثال‌های زیر این موضوع را مشخص می‌کند:

دفترین مداد آلدیم (دفتر و مداد خریدم)

یولداشیمنان اشیکه گتدیم (با دوستم بیرون رفتم)

درحالی‌که در زبان فارسی «با» فقط حرف اضافه است. خاقانی در این بیت، «با» را مطابق الگوی ترکی، به معنی «و» عطف به کار برده و «کافور با قطران» را معادل «کافور و قطران» در مصراع دوم آقرار داده است. شاهد زیر نیز از این جمله است:

نقش شب پنج با یک افتاده است گوئی آن مهره‌ها برافشانده است (همان: ۸۱)

یعنی پنج و یک.

بانوان

هم شاه ما ز قدر سلیمان عالم است هم بانوان ز مرتبه بلقیس روزگار (خاقانی، ۱۳۹۱: ۱۷۷)

در ترکی گاه برای ادای احترام نسبت به کسی، کلمهٔ احترامِ خطاب به او جمع بسته می‌شود؛ مثلاً بجای جناب ... آمد می‌گویند: «جناب‌لار گلدی» (/ʃɛnbâlâr galdı/) یعنی جنابها آمد؛ درحالی‌که در فارسی چنین چیزی وجود ندارد و بانوان به معنی «بانوها» است و به منظور احترام نیز فقط فعل جمع بسته می‌شود. خاقانی به شیوهٔ ترکی، برای احترام به ممدوح خود که یک زن است «بانو» را با «ان» جمع بسته و آن را تلویحاً به معنای «بانوی بانوان» بکار برده است. شواهد زیر نیز از همین دست است:

شروان به عز شاه ز بغداد درگذشت تا شاهزاده صفوۀ دین بانوان اوست (خاقانی، ۱۳۹۱: ۷۳)

بلقیس بانوان و سلیمان شه‌اخرستان من هدهدی که عقل به من افتخار کرد (همان: ۱۵۱)

آن خدیجه همتی کز نسبتش بانوان را قدر زهرا دیده‌ام (همان: ۲۷۳)

بر زمین زدن / بودن

بر زمین زن صحبت این زاهدان جاه‌جوی مشتری صورت ولی مریخ‌سیرت در نهان (همان: ۳۲۷)

«بر زمین زدن» معادل ترکی «یر وورماق» (/yera vurmâq/) به معنی کنایی «رها کردن و دور انداختن» است. مثلاً ترجمهٔ تحت‌اللفظی «کلاسی یره ووردوم» (/kılâsı yera vurdum/) می‌شود کلاس را بر زمین زدم و منظور این است که کلاس را تعطیل یا ترک کردم. در فارسی هم این اصطلاح را داریم اما نه به معنی گفته‌شده. در بیت بالا این اصطلاح دقیقاً با معنای تذکی آن یعنی «واگذاری و رها کردن» به کار رفته است: یعنی همراهی با این زاهدان را رها کن.

تبه شدن

گر در سموم بادیۀ لا تبه شوی آرد نسیم کعبهٔ الا للهِت شفا (خاقانی، ۱۳۹۱: ۱۶)

«تبه شدن» در زبان فارسی به معنی «از بین رفتن و نابود شدن» است. شارحان خاقانی از جمله (معدن‌کن، ۱۳۸۹: ۱۹۰) و برزگر خالقی (۱۳۹۰: ۱۱۲) نیز همین معنی را در نظر گرفته‌اند. استعلامی (۱۳۸۷: ۱۲۲) می‌نویسد: «این رنجه‌ها و ریاضت‌ها در ظاهر تو را تبه می‌کند». شارحان خاقانی به دو نکته توجه نکرده‌اند: یکی اینکه کسی که از بین رفته باشد، نه تنها هیچ نسیمی که مطمئناً هیچ دارویی او را شفا نخواهد داد و دوم اینکه در این بیت «شفا» به کار رفته و «شفا» فقط برای بیماری است نه مرگ. رفع این ابهام تنها با در نظر گرفتن تداخل زبانی ناخودآگاه خاقانی میسر است. «تبه شدن» در ترکی معادل «تاباه‌الماق» (/tâbâh/ olmâq/) است که علاوه بر معنی از بین رفتن، معنی «بی‌هوش شدن» نیز دارد. در بیت بالا، خاقانی به

صورت ناخودآگاه، این فعل را با معنی دوم یعنی بیهوش شدن بکار برده است. به این ترتیب خاقانی می‌گوید اگر از بادهای مهلک بادیۀ «لا» بیهوش شوی، نسیم «الا الله» تو را بیهوش می‌آورد.

تهی

نوروز چون من است تهی‌دست و همچو من جان تهی کند به در بانوان نثار (همان: ۱۷۸)

تهی معادل «بوش» (/bosh/) ترکی است که یکی از معانی آن «ناقابل» است. در بیت بالا، منظور از جان تهی، جان ناقابل است. لازم به توضیح است که «تهی» با این معنی در فارسی کاربرد ندارد. در بیت زیر نیز همین معنی مورد نظر شاعر است:

طبع مراست جان تهی تحفه سخن نوروز راست جان تهی باد نوبهار (همان: ۱۷۸)

دو چشم را چهار کردن

یک وعده در دو ماهم داده که می‌بیایم چاکر به انتظارت دوچشم چار کرده (همان: ۶۶۴)

این اصطلاح معادل ترکی «ایکی گوزو دُرد الماق» (/iki gozu dord elamâq/) به معنی «دو چشم را چهار کردن» و مراد از آن «انتظار بیش از حد» است. مثلاً گفته می‌شود: (/ikki gozumu dord / eladım tıkdım yolıyân/). یعنی «دو چشمم را چهارتا کردم و به راه تو دوختم». در زبان فارسی اصطلاح «چشمها چهار تا شدن» و «چهارچشمی مراقب بودن» را داریم اما هیچکدام به معنای «انتظار کشیدن» نیست. خاقانی این اصطلاح را در معنای ترکی آن بکار برده است.

روز

روز به مغرب شده چو مملکت او ماه چو بدر از حجاب شام برآمد (همان: ۱۴۵)

در زبان ترکی، گوون (/gün/) هم به معنی «روز» بکار می‌رود و هم «خورشید». خاقانی در بیت بالا مطابق الگوی زبانی ترکی، «روز» را در معنی «خورشید» بکار برده است.

روز فرو شدن

روزم فرو شد از غم و هم غمخوری ندارم رازم برآمد از دل و هم دلبری ندارم (همان: ۲۷۹)

چنانکه اشاره شد «روز» در ترکی به معنی خورشید هم هست. روز فرو رفتن/ شدن معادل «گونو باتمیش» (/günü bātmiş/) و به معنای تحت‌اللفظی «غروب کردن خورشید» و کنایه از «سیاه‌بختی و ناامیدی»

است. سجادی (۱۳۸۹: ۶۷۲) آن را «کنایه از بسر آمدن عمر و در تداول مردم گناباد به معنی غروب شدن» نوشته است که دقیق نیست.

زبان روغنین

زبان روغنینم ز آتش آه بسوزد چون دل قندیل ترسا (همان: ۲۴)

زبان روغنین، درست معادل ترکی «یاغلی دیل» (/yâqlı dıl/) به معنی «زبان چرب» و کنایه از «خوش سر و زبان» است. این ترکیب را خاقانی در بیت فوق کنایه از زبان فصیح و سخن استادانه به کار گرفته است. در فارسی اصطلاح چرب‌زبان را داریم، اما با بار معنایی منفی و کنایه از چاپلوس. در شعر خاقانی معنی ترکی آن مورد نظر است.

سرپائی

«سرپائی» شکل دیگری از «از سر پای» و معادل ترکی «آیاغ‌اوسته» (/âyâqüsta/) و به همان معنی «بی‌درنگ» و «شتابان» است. در فارسی اصطلاح «سرپائی» را داریم، ولی نه به معنی گفته شده؛ بلکه بیشتر به معنی عملی است که معمولاً بطور ایستاده و در زمان کوتاه انجام می‌شود (نک. سخن). از همین روست که سجادی (۱۳۸۹: ۸۰۲) در معنی این واژه به مشکل برخوردده و می‌نویسد: «معنی واضح نیست و شاید همان معنی فوری و زود یا موقتی مقصود باشد». در بیت زیر نیز معنای ترکی این واژه مد نظر است:

دانه دل جو جو است و چهره کاه کاه و جو زین دست سرپائی فرست (همان: ۸۲۷)

نوآمدگان

این جدل نیست با نوآمدگان که ز دیوان من خورند ادرار (همان: ۲۰۶)

نوآمدگان در ترکی معادل «تازاگلنلر» (/tâzâgalanlar/) به معنی تحت‌اللفظی «تازه واردشده‌ها» و کنایه از افراد تازه‌کار و خام و بی‌تجربه است. این اصطلاح در فارسی هم وجود دارد، اما نه به معنی گفته شده، بلکه به معنای «تازه به دوران‌رسیده‌ها». در بیت بالا معنای ترکی این اصطلاح مورد نظر است.

۴- نتیجه‌گیری

بر اساس داده‌های مقاله حاضر، یکی از دلایل دشواری شعر خاقانی، دوزبانه بودن او و تداخل ناخودآگاه زبان ترکی به‌عنوان زبان مادری شاعر در خلق اثر ادبی او است که تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است. این تداخل زبانی ناخودآگاه، موجب به‌کارگیری الگوها و قواعدی از زبان ترکی در شعر وی شده که صورت‌های

زبانی نامأنوسی را در شعر وی ایجاد کرده است که در مقاله حاضر نمونه‌هایی از این صورت‌های زبانی ارائه شد. توجه به این موضوع می‌تواند دریچه تازه‌ای بر روی خاقانی‌پژوهی و نیز پژوهش‌های مربوط به دیگر شاعران سبک آذربایجانی (مانند نظامی) که زبان مادری آنها ترکی بوده، بگشاید و بسیاری از ابهامات را برطرف سازد. همچنانکه چنین پژوهشی می‌تواند در شعر همه فارسی‌سرایانی که زبان مادری آنها فارسی نبوده (مانند بعضی از شاعران سبک هندی) انجام شود و گام تازه‌ای برای دریافت دقیق معانی شعری آنها تلقی شود.

یادداشت‌ها

^۱ از جمله این بیت: عیب شروان مکن که خاقانی هست از آن شهر کابتداهش شر است (خاقانی، ۱۳۹۱: ۶۸)

^۱ سن: بر وزن من به ترکی، به معنی تو است؛ اما با توجه به بیت زیر:

مرا در پارسی فحشی که گویند به ترکی چرخشان گوید که سن سن (همان: ۳۲۰)

این توضیح لازم به نظر می‌رسد: «محمود کاشغری از زبان‌های ترکی تنها درباره ترکی اوغوز (غز) می‌گوید که گویندگان آن، به جای «سبز = شما» کلمه سن (تو) را به کار می‌برند... از بیت «مرا در فارسی فحشی که گویند...» با اندکی تأمل می‌توان فهمید که شاعر با بیش از یک تن فحاش روبه‌رو بوده است. و قاعدتاً باید جواب آنها را -ولو از زبان چرخ- «سبز سبز = شما هستید» بدهد؛ ولی «سن سن = تو هستی» می‌گوید. و این ویژگی، خاص ترکی غزی است که زبان شاعر است» (کندلی، ۱۳۷۴: ۶۳-۶۴). پس در اینجا سن به معنی تو نیست بلکه به معنی شما است.

^۱ واج‌نویسی شواهد و نمونه‌های ترکی، بر اساس نظام واج‌نگاری عمومی انجام شده است.

^۱ نمونه‌های اصطلاح گرگ‌آشتی مربوط به بعد از قرن ششم است که به نظر می‌رسد تحت تأثیر شعر خاقانی وارد شعر شاعران شده است. تنها استثناء در این مورد یکی از رباعیات فرخی است:

غم دیدم از آن کس که مرا می‌باید بیریدم ازو تا دل من بگشاید

نادیدن او مرا همی بگزاید گرگ‌آشتی کنم چه تا پیش آید (فرخی سیستانی، ۱۳۷۱: ۴۴۵)

در یک نسخه «با گرگ آشتی کردم تا چه پیش آید» است (نک. همان: پاورقی)، نیز از قول استاد دهخدا «گرگ‌آشتی کردم تا چون آید» (همان) نوشته شده است. از آنجا که این تنها نمونه این ترکیب پیش از خاقانی است و در بخش رباعیات دیوان هم هست (که می‌دانیم در طول زمان انتساب رباعی‌های شاعران مختلف به یکدیگر بشدت رایج بوده است)، می‌توان احتمال داد که یا این رباعی از شاعران بعد از قرن ششم است و یا اینکه مصراع بصورت: «با گرگ آشتی کردم تا چون آید» بوده است.

منابع

- استعلامی، محمد (۱۳۸۷)، نقد و شرح قصاید خاقانی، ۲ جلد، چاپ اول، تهران: زوار.
- امامی، نصرالله (۱۳۸۷)، ارمغان صبح، چاپ چهارم، تهران: جامی.
- انوری، حسن (۱۳۸۸)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
- انوری، علی بن محمد (۱۳۷۲)، دیوان انوری، به اهتمام مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- بادلی، مجید - احمدی لفورکی، مهدی (۱۳۹۲)، «بررسی شیوه‌های برجسته‌سازی ترکیبات در قصاید خاقانی»، هشتمین همایش ترویج زبان و ادب فارسی.
- برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۸۷)، شرح دیوان خاقانی، چاپ اول، تهران: زوار.
- خاقانی، بدیل بن علی (۱۳۹۱)، دیوان خاقانی، تصحیح ضیال‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- دشتی، علی (۱۳۵۷)، خاقانی شاعری دیرآشنا، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- رضائیان، ابوالقاسم - ماحوذی، مهدی (۱۳۹۷)، «بررسی ساختاری قصاید خاقانی بر پایه الگوی زبان‌شناختی لیچ»، پژوهشنامه ادب غنایی، شماره ۳۰، صص ۹۱-۱۰۶.
- سجادی، سیدضیاء‌الدین (۱۳۸۹)، فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی، دو جلد، چاپ سوم، تهران: زوار.
- سنائی غزنوی، مجدودبن آدم (۱۳۳۹)، حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه، به تصحیح مدرس رضوی، تهران: چاپخانه سپهر.
- سنگری، محمدرضا (۱۳۸۱)، «هنجارگریزی و فراهنجاری در شعر»، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۶۴، صص ۴-۹.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات در ایران، ج دوم، چاپ چهاردهم، تهران: فردوس.
- صفوی، کوروش (۱۳۹۰)، از زبان‌شناسی به ادبیات، جلد ۱، چاپ سوم، تهران: سوره مهر.
- عنصری (۱۳۶۳)، دیوان عنصری بلخی، به کوشش دبیرسیاقی، چاپ دوم، انتشارات کتابخانه سنائی.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۷۱)، دیوان حکیم فرخی سیستانی، به کوشش دبیرسیاقی، تهران: زوار.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۵۸)، سخن و سخنوران، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
- فضیلت بهبهانی، محمود (۱۳۸۸)، «نگاهی به دوزبانگی در واژه‌های مرکب خاقانی»، بوستان ادب، دوره اول، شماره اول، صص ۱۶۱-۱۷۲.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۴)، رخسار صبح، چاپ سوم، تهران: کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز).
- (۱۳۹۱)، گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، چاپ هفتم، تهران: مرکز.
- کندلی هریسجی، غفار (۱۳۷۴)، خاقانی شروانی (حیات، زمان و محیط او)، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ماهیار، عباس (۱۳۹۴)، برگزیده‌ای از دیوان خاقانی، چاپ اول، تهران: سمت.
- محسنی‌نیا، ناصر-غلامی، مجاهد (۱۳۸۹)، «نگاهی به شگردهای دشوارگویی خاقانی با تکیه بر شرح ابیاتی از او»، بهار ادب، دوره ۳، شماره ۲، صص ۲۵-۴۴.
- معدن کن، معصومه (۱۳۸۹)، بزم دیرینه عروس، چاپ ششم، تهران: نشر دانشگاهی.

منوچهری (۱۳۵۶)، دیوان منوچهری دامغانی، به تصحیح دبیرسیاقی، چاپ چهارم، تهران: زوار

Crystal, David. 2008. A Dictionary of Linguistics and Phonetics, 6th Edition, Blackwell Publishing.

Richards, Jack C. and Richard Schmidt. 2002. Longman Dictionary of Language Teaching and Applied Linguistics, 3rd Edition, Pearson Education Limited.